

تجدیدنظرخواهی وراثت در امور کیفری

علی پورقاسم^۱

چکیده

در قانون آیین دادرسی کیفری، به حق تجدیدنظرخواهی وراثت تصریح نشده است. عبارت «نماینده‌ی قانونی» مذکور در ماده‌ی ۲۳۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ را نمی‌توان شامل وراثت دانست؛ زیرا اعطای نمایندگی (نه اجرای آن)، در زمان حیات به عمل می‌آید؛ مگر نمایندگی قهری که قائم مقامی وراثت از مصادیق آن است. پذیرش حق تجدیدنظرخواهی وراثت، تکالیفی برای مراجع قضایی و آثار و تبعاتی برای وراثت متوفا به همراه خواهد داشت. در صورت پذیرش، این سوال مطرح می‌شود که آیا مراجع تجدیدنظر، حق رسیدگی ماهوی و صدور رای بر براءت متهم فوت شده را دارند.

عدم پذیرش، به معنی قطعیت قهری رای به لحاظ عدم تجدیدنظرخواهی است که در مرحله‌ی اجرای حکم منتهی به صدور قرار موقوفی اجرا خواهد شد. بهترین تصمیم قضایی، دستور بایگانی نمودن پرونده است؛ زیرا آثار تبعی قرار موقوفی اجرا، از جهت حیثیتی یا اقتصادی، صدمات جبران ناپذیری را بر وراثت تحمیل می‌کند و ضروری است قانون‌گذار تکلیف موضوع را روشن نماید تا از برداشت‌های متفاوت جلوگیری به عمل آید.

واژگان کلیدی: وراثت، حقوق کیفری، تجدیدنظرخواهی، فوت متهم، رای بر براءت، رای بر محکومیت.

۱. کارشناس ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی؛ دادیار دادرسی عمومی و انقلاب تهران.

درآمد

موضوع این نوشتار ناظر به مواردی است که محاکم کیفری بدوی، پس از انجام فرایند رسیدگی تکمیلی، حکم به محکومیت متهم صادر نموده و این تصمیم نیز به وی ابلاغ شده است، لیکن متهم در فرجه‌ی قانونی برای تجدیدنظرخواهی و پیش از اعمال این حق فوت می‌نماید.

این موضوع تنها در محدوده‌ی تجدیدنظرخواهی و محکومیت خلاصه نمی‌شود؛ بلکه در موارد اعمال حق وخواهی در آراء غیابی و آراء براءت و قرارهای منع و موقوفی تعقیب نیز مطرح می‌شود.

پرسش‌های مطرح در این زمینه عبارتند از: آیا وراث در امور کیفری حق تجدیدنظرخواهی دارند؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، تکلیف محاکم بدوی و تجدیدنظر چیست؟ به عبارت دیگر فوت متهم در این مرحله، شامل کدام مرحله از رسیدگی قضایی است؛ مرحله‌ی تعقیب با صدور قرار موقوفی تعقیب؛ یا مرحله‌ی اجرای حکم و صدور قرار موقوفی اجرا؟ کدام مرجع حق صدور قرار مقتضی را دارد؟ آیا مرجع تجدیدنظر با پذیرش حق تجدیدنظرخواهی وراث، صرفاً مجوز صدور قرار موقوفی تعقیب را پیدا می‌کند؛ یا در صورت اعتقاد به براءت متهم، حق صدور چنین حکمی را دارد. به عبارت دیگر آیا دادگاه به‌رغم فوت متهم حق رسیدگی ماهوی، را دارد؟

در این مقاله، به پاسخ این سوال‌ها می‌پردازیم.

۱. پذیرش حق تجدیدنظرخواهی وراث

مجازات‌ها غالباً علاوه بر اثر شخصی بر مرتکب، دارای اثر تبعی نیز می‌باشند. تبعات مجازات اصلی، گاه نسبت به اصل مجازات آثار مخرب‌تری دارد و با تحمل مجازات نیز این آثار باقی می‌ماند. مانند مجازات انفصال دائم یا موقت که در کنار یک مجازات محدود کننده‌ی آزادی به کار می‌رود و صرف نظر از قطع رابطه‌ی استخدامی، حقوق و مزایای مستخدم نیز به تبع مجازات اصلی قطع می‌شود. اقدامات تأمینی مربوط در جریان رسیدگی و پیش از صدور حکم و اجرای آن نیز اثر مخرب دیگری است که بر متهم و خانواده‌ی وی وارد می‌شود. از جمله می‌توان به تعلیق مستخدم،

حین رسیدگی به بزه‌های ارتشاء و اختلاس نام برد. وجود حق تجدیدنظرخواهی و صدور حکم بر برائت و یا قرار موقوفی تعقیب در مرجع تجدیدنظر، حسب مورد دارای آثاری است که از آن جمله، پرداخت حقوق ایام تعلیق و برقراری مستمری متوفا برای خانواده‌ی او در مثال فوق است.

هدف از تجدیدنظرخواهی وراث، همیشه بازگشت یا تامین منافع مالی و اقتصادی نیست؛ بلکه اموری فراتر از آن مانند آبرو و حیثیت مطرح است. مانند آن‌که متوفا «متهم به زنا» شده و وراث وی، در دادگاه کیفری استان خواهان تجدیدنظرخواهی باشند. بدیهی است این ننگ با صدور حکم بر برائت پاک می‌شود، نه با صدور قرار موقوفی اجرا؛ زیرا با فوت متهم، حکم غیر قابل اجرا می‌شود (بند ۱ ماده‌ی ۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری) در قوانین ایران، افراد دارای حق تجدیدنظرخواهی و اعتراض، به طریق عادی یا فوق‌العاده می‌باشند، لیکن برخی مصادیق مانند «نماینده‌ی قانونی»، مفهومی کلی دارند که برداشت‌های متفاوت را موجب می‌شود.

در پذیرش حق تجدیدنظرخواهی وراث، استدلال‌های متفاوتی وجود دارد. عده‌ای با استفاده از مواد ۳۳۵ و ۳۳۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، نمایندگی مذکور در ماده‌ی ۲۳۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری را تفسیر می‌کنند. ماده‌ی ۳۳۵ قانون اخیرالذکر، ورثه را جزء افراد دارای حق تجدیدنظر ندانسته، لیکن در ماده‌ی ۲۳۷ همان قانون و بند ۱ ماده‌ی ۲۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳، این حق برای وراث به قائم مقامی از متوفا شناخته است و در بحث فرجام‌خواهی (ماده‌ی ۳۷۸) و اعاده‌ی دادرسی (ماده‌ی ۴۳۱) به همین مطلب اشاره دارد.

قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ و قوانین سال‌های ۱۳۷۳، ۱۳۷۸ و اصلاحی آن در سال ۱۳۸۱، وراث را به عنوان افراد دارای حق تجدیدنظرخواهی ذکر نکرده است. بند ۱ ماده‌ی ۲۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، در بحث افراد دارای حق درخواست اعاده‌ی دادرسی، این حق را به وراث داده است.

۲. جایگاه وراثت در موضوع بحث

در این جا این سوال مطرح می شود که آیا وراثت، نماینده ی قانونی برای اعمال حق تجدیدنظرخواهی تلقی می شوند؛ یا این که حق تجدیدنظرخواهی قائم به شخص است.

۲-۱. نمایندگی قانونی

«نمایندگی»، واژه ای کلی است و مصادیق متعددی مانند وکیل، وصی، امین غایب، قیم، ولی قهری و قائم مقام (منتقل الیه و ورثه) را در بر می گیرد. حیات و ممات نماینده، شرط تحقق نمایندگی نیست و صرف زنده بودن نماینده کافی است، اما این عبارت شامل مطلق مصادیق نمایندگی نمی شود؛ زیرا برخی امور قائم به شخص اند که در این موارد نمایندگی محقق نمی شود. هم چنین عقود جایزی مانند وکالت، با فوت هر یک از طرفین منسوخ می شود و مورد اخیر از امور نیابتی تلقی می شود، نه نمایندگی. ضمن این که اصولاً اعطای نمایندگی در زمان حیات صورت می پذیرد، مگر در مورد نمایندگی قهری (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱) گاه مصداقی از نمایندگی بدون آن که مفهوم نمایندگی تحقق یابد را باید نماینده دانست و آن در موارد قائم مقامی است. لذا بین نمایندگی و قائم مقامی، نسبت عموم و خصوص من وجه وجود دارد. بدین ترتیب وراثت بدون آن که مفهوم نمایندگی بر آنان صادق باشد، در قالب قائم مقامی که خود مصداقی از نمایندگی است، قرار می گیرند، اما این که برخی از جمله وراثت از مصادیق نماینده نیستند، بر می آید که وراثت فقط قائم مقام اند و نماینده محسوب نمی شوند.

۲-۲. قائم مقامی

«قائم مقام کسی است که به جانشینی از دیگری، حقوق و تکالیفی پیدا می کند ... و حیات و ممات قائم مقام و کسی که قائم مقام، جانشین او می شود، تاثیری در موضوع ندارد» (همان) اما این که آیا کلیه وظایف و تکالیف مورث به قائم مقام (وراثت) منتقل می شود و آن چه در امور حقوقی در این خصوص وجود دارد، به امور کیفری نیز قابل تسری است، جای بحث دارد.

قانون‌گذار واژه‌ی «نماینده‌ی قانونی» که عبارتی کلی و دارای مصادیق متعدد است را بدون تفکیک و تجزیه‌ی افراد آن؛ دارای حق تجدیدنظرخواهی دانسته است و این بدان معناست که تجدیدنظرخواهی در همه‌ی مصادیق یاد شده، صرف نظر از نوع جرم و مجازات، در موارد مصرح قانونی دارای جنبه‌ی عمومی یا خصوصی پذیرفته شده و به معنای تقاضای رسیدگی ماهوی در مرحله‌ای بالاتر می‌باشد؛ نه این که خواسته‌ی آنان صرفاً جنبه‌ی اعلامی برای صدور قرار موقوفی تعقیب باشد؛ زیرا صدور قرار موقوفی تعقیب نیازی به درخواست آنان ندارد.

پذیرش حق تجدیدنظرخواهی وراث با این استدلال که در موارد سکوت قانون آیین دادرسی کیفری می‌توان به قانون آیین دادرسی مدنی و مواد ۳۳۵ و ۳۳۷ آن مراجعه کرد، به دو دلیل محل ایراد است: نخست این که هر چند ذکر نمایندگی قانونی و قائم‌مقامی، به ظاهر با عنوان نمایندگی مذکور در ماده‌ی ۲۳۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری منطبق است؛ اما در قانون اخیر، مقنن در مقام بیان موضوع و مصداق بوده و از عدم ذکر صریح واژه‌ی «وراث»، منظور مشخص داشته است. در غیر این صورت مانند ماده‌ی ۲۷۳ همین قانون که در بحث اعاده‌ی دادرسی برای وراث متوفای محکوم شده حق تجدیدنظرخواهی قرار داده است، در خصوص تجدیدنظرخواهی نیز چنین تصریحی را می‌نمود؛ دوم این که، رجوع به قانون آیین دادرسی مدنی در مواردی است که اساساً موضوع در آیین دادرسی کیفری مطرح نشده باشد؛ در حالی که در هر دو قانون، موضوع تجدیدنظرخواهی و افراد دارای این حق برشمرده شده است و نمی‌توان در تعیین مصداق آن به قانون دیگر مراجعه کرد. مانند موارد ابلاغ اوراق قضایی در امور کیفری، که به قانون آیین دادرسی مدنی ارجاع شده است، زیرا ذکر یا عدم ذکر مصداق یا مصادیق در قانون دیگر، اصولاً با هدف معین است.

برخی از قضات شعب محاکم تجدیدنظر، با این استدلال که اصطلاح نماینده‌ی قانونی مقرر در ماده‌ی ۲۳۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، مجوز پذیرش حق تجدیدنظرخواهی وراث است، این حق را پذیرفته و معتقدند پذیرش آن به موجب ماده‌ی مرقوم به طور مستقل مجوز اعمال این حق است.

بر این استدلال ایراد دیگری نیز وارد است و آن این‌که، وراثت از مصادیق قائم‌مقامی می‌باشند که خود از مصادیق نمایندگی است. مقنن در بسیاری از موارد با هدف معین، قائم‌مقام قانونی را در امور مدنی یا امور کیفری درکنار نمایندگی قرار داده است، نه از مصادیق آن؛ از آن جمله می‌توان به ماده‌ی ۲۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و مواد ۳۳۷ و بند ۱ ماده‌ی ۳۷۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی اشاره کرد. لذا نمی‌توان ذکر کلمه‌ی «وراثت» در امور کیفری را با توجه به آن‌چه گذشت، منجزاً داخل در نمایندگی دانست؛ اما می‌توان آن را از مصادیق قائم‌مقام قانونی از نوع قهری دانست.

۳. آثار پذیرش حق تجدیدنظرخواهی برای وراثت

پذیرش حق تجدیدنظرخواهی وراثت، آثار متعددی دارد که از آن جمله، اثر انتقالی مرجع رسیدگی است؛ بدان معنا که مرجع صادر کننده‌ی رای بدوی، مکلف به ارسال پرونده به مرجع تجدیدنظر است. اثر دیگر، غیر قطعی بودن حکم و عدم قابلیت اجرای آن است.

حقوق دانان در بحث فوت محکوم‌علیه پیش از سپری شدن مهلت شکایت از حکم، قایل به تفکیک شده و معتقدند چنان‌چه رای صادره مبنی بر براءة متهم باشد و متهم در فرجه‌ی قانونی اعتراض، پژوهش یا فرجام‌خواهی فوت نماید، رای صادره قطعی است؛ اما در احکام منجر به محکومیت غیر قطعی، فوت متهم را مانع قطعی شدن حکم و آثار محاکمه و حکم دانسته است.^۱ (آشوری، ۱۳۸۸، ج ۱؛ آخوندی، ۱۳۹۰، ج ۱)

در صورت پذیرش حق تجدیدنظرخواهی برای وراثت و تکلیف محاکم بدوی به ارسال پرونده به محاکم تجدیدنظر، این مرجع پس از وصول اعتراض و پرونده چه اقدامی باید انجام دهد؟ به نظر می‌رسد دو فرض قابل تصور است: صدور قرار موقوفی تعقیب و رسیدگی ماهوی.

۱. برای مطالعه‌ی بیش‌تر، بنگرید به: گاستون و لواسور و بولوک، ۱۳۷۷: ۱۱۷۳ و ۱۱۹۶.

۱-۳. صدور قرار موقوفی تعقیب

فوت متهم در هر مرحله‌ای از رسیدگی، مجازات‌های شخصی را ساقط می‌کند و از این حیث، قرار موقوفی تعقیب صادر می‌شود، ولی جنبه‌ی خصوصی و مالی آن به قوت خود باقی می‌ماند. به عبارت دیگر، اجرای مجازات‌های سالب آزادی و مجازات‌های بدنی موضوعاً منتفی است؛ اما سایر مجازات‌ها، به ویژه کیفرهایی که جنبه‌ی مالی دارند مانند دیه، به موقع اجرا گذاشته می‌شود (آخوندی، پیشین: ۷۲). پرسش این است که فوت متهم در این مقطع، مشمول کدام مرحله از رسیدگی است؟ اگر آن را خارج از رسیدگی بدوی بدانیم، پرونده باید به محاکم تجدیدنظر ارسال شود و با ارسال پرونده از مرجع بدوی، مرجع تجدیدنظر حسب مورد محاکم تجدیدنظر استان یا دیوان عالی کشور است که به لحاظ ممنوعیت در ادامه‌ی رسیدگی و به موجب بند نخست از ماده‌ی ۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و مفهوم قسمت اخیر ماده‌ی ۱۰ این قانون، مکلف به صدور قرار موقوفی تعقیب است و ارسال پرونده به لحاظ فراغت مرجع بدوی و عدم امکان تصمیم قضایی از سوی آن مرجع صورت می‌گیرد؛ نه به منظور رسیدگی ماهوی. نتیجه این که، چنانچه وراثت تجدیدنظرخواهی نمایند، دادگاه بدوی پرونده را جهت صدور قرار موقوفی تعقیب به دادگاه تجدیدنظر خواهد فرستاد و در غیر این صورت، رای محکمه‌ی بدوی، قطعی خواهد شد، لیکن قابلیت اجرا نداشته و اجرای آن موقوف می‌شود و کلیه آثار محکومیت به قوت خود باقی می‌ماند.

در فرض مثال‌های پیش گفته، حقوق و مزایای گذشته‌ی مستخدم متوفای پرداخت نخواهد شد و مستمری وی نیز برقرار نمی‌شود و در جرایم منافی عفت مانند زنا نیز، آثار مخرب شرم‌ساری بر وراثت باقی می‌ماند. در خصوص فوت متهم پس از صدور رای غیابی، با توجه به نظریه‌ی مشورتی مورخ ۱۳۴۲/۱/۲۷ کمیسیون آیین دادرسی کیفری اداره‌ی حقوقی وزارت دادگستری، موضوع قدری متفاوت است و «به موجب ماده‌ی ۸ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۲۹۰) (ماده‌ی ۶ فعلی)، تعقیب امر جزایی به واسطه‌ی فوت متهم موقوف می‌شود و چون حسب ماده‌ی ۳۱۷ قانون مذکور (۲۱۷ فعلی)، رسیدگی به احکام غیابی در همان دادگاه صادرکننده‌ی حکم قبلی به عمل می‌آید؛ در صورتی که بر دادگاه مسلم شود که محکوم‌علیه حکم غیابی

فوت نموده است، باید حسب مفاد مادّین مذکور، با جلب نظر دادستان، ضمن فک حکم غیابی و صدور قرار موقوفی تعقیب کیفری، دستور فک بازداشت از مورد وثیقه را هم صادر نماید» (آخوندی، پیشین: ۲۸۵).

۲-۳. فرض رسیدگی ماهوی

هدف از اعمال حق تجدیدنظرخواهی در مورد وراثت و غیر آن، تقاضای رسیدگی مجدد و ماهوی و حسب مورد صدور حکم برائت یا محکومیت است. وراثت متهم نیز با فرض پذیرش تجدیدنظرخواهی، خواهان صدور حکم بر برائت متهم (متوفا) هستند، نه صدور قرار موقوفی تعقیب؛ زیرا در هر صورت، مجازات‌های شخصی غیر قابل اجرا است و آنچه مهم است، آثار صدور هر یک از این تصمیمات است؛ رای برائت، آثار حیثیت به خطر افتاده را اعاده می‌کند، اما در مورد موقوفی تعقیب چنین نیست.

در مثال بزه زنا، تجدیدنظرخواهی وراثت جز با هدف رسیدگی مجدد و صدور رای بر برائت منطقی نیست؛ زیرا مجازات‌هایی مانند، رجم، حبس و تبعید، بدون تجدیدنظرخواهی قابلیت اجرا ندارند.

وقتی این حق پذیرفته شد، پذیرش این که نظر مرجع تجدیدنظر تنها صادر کند می‌تواند قرار موقوفی تعقیب صادر کند، به لحاظ رجحان رای برائت بر قرار یاد شده، موضوع را با مشکل مواجه می‌سازد. بر فرض رسیدگی ماهوی نیز، یک ایراد اساسی وارد است؛ زیرا برای ادامه‌ی رسیدگی ماهوی به اتهام شخصی که فوت نموده، نیاز به تصریح قانونی داریم؛ زیرا ادامه‌ی رسیدگی با بند نخست ماده‌ی ۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مغایر است؛ به ویژه آن که رسیدگی ماهوی در مرحله‌ی تجدیدنظر، لزوماً به صدور رای بر برائت منتهی نمی‌شود و چه بسا رای صادره در مرحله‌ی بدوی تایید شود، اما باید توجه داشت که طبق بند ۱ ماده‌ی ۲۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری برای ورثه‌ی متوفا حق اعاده‌ی دادرسی وجود دارد.

۴. عدم پذیرش حق تجدیدنظرخواهی وراث

تجدیدنظرخواهی، حق است که قابل انتقال و اسقاط است؛ لیکن اعمال و انتقال حقوق مربوط به آن در امور کیفری، به موجب قانون محدود شده است. به عبارت دیگر در امور کیفری، اصل بر عدم انتقال است؛ زیرا مقنن موارد انتقال را به صورت موردی مشخص نموده است. مانند حق شکایت وراث در بزه قذف، اما برای وراث متهم به استناد بندهای سه‌گانه‌ی ماده‌ی ۲۳۹ و تبصره‌ی ۵ ماده‌ی ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، منجزاً محلی از اعراب قایل نشده است. لذا اصل بر عدم شمول حکم بر وراث است، مگر در موارد مصرح در قانون.

این نظر با توجه به بند ۱ ماده‌ی ۶ و نیز ماده‌ی ۱۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری صحیح است و بحث را تنها در مورد وضعیت خاص مجازات دیه باقی می‌گذارد، اما پذیرش این نظر خالی از اشکال نیست و چالش‌هایی را در ادامه‌ی اقدامات قضایی به وجود می‌آورد که به اهم آن می‌پردازیم.

۴-۱. تکلیف مرجع بدوی در صورت عدم پذیرش حق تجدیدنظرخواهی

در ارث

مهم‌ترین اثر عدم پذیرش حق تجدیدنظرخواهی وراث، قطعیت خود به خودی و قهری رای صادره از سوی محاکم بدوی است. این حالت را نمی‌توان مانند حالتی دانست که رأی به لحاظ عدم تجدیدنظرخواهی قطعی می‌شود. نتیجه‌ی قطعیت قهری رای، آثار و تبعات مجازات اصلی است مانند عدم استحقاق وراث در دریافت حقوق و مزایای ایام تعلیق، عدم استمرار و استقرار حقوق و مزایای آتی مستخدم برای آنان. آثار غیر مالی حکم، مهم‌تر است. مانند به یدک کشیدن انگ رسوایی خانوادگی در جرایم منافعی عفت مانند زنا برای وراث است.

چنان‌چه قائل به حق تجدیدنظرخواهی برای وراث نباشیم، در تکلیف مرجع بدوی در صورت فوت متهم پس از صدور رای، دو نظر ارائه شده است. عده‌ای معتقدند با توجه به این که رای صادره قطعیت نیافته است، دادگاه بدوی به لحاظ

عدم قطعیت، حق صدور قرار موقوفی تعقیب را خواهد داشت. ایراد این نظر آن است که پس از صدور رای و امضای ذیل قاعده‌ی فراغ بر قاضی صادر کننده رای یا جانشین وی، حاکم است، از دیگر سو موضوع در قالب رای اصلاحی نیز نمی‌گنجد؛ زیرا صدور رای اصلاحی ناظر بر مواردی است که نقص یا موضوع، پیش از صدور رای وجود داشته، لیکن حین صدور رای مغفول مانده است، اما فوت متهم، امری عارضی است که پس از صدور رای حادث شده است. هر چند از حیث نتیجه، برای وراثت وضعیتی مشابه با حالت پذیرش تجدیدنظرخواهی آنان پدید می‌آید؛ با این تفاوت که مرجع صدور آن متفاوت است. هم‌چنین در صورت صدور قرار موقوفی تعقیب از سوی دادگاه به لحاظ فوت متهم، این سؤال پیش می‌آید که آیا این قرار از سوی وراثت قابل تجدیدنظرخواهی است؟ طرح این سوال تسلسل بحث را به وجود می‌آورد که موضوعیتی ندارد.

نظر دوم بر آن است که دادگاه بدوی پس از اطلاع از فوت متهم، پرونده را به واحد اجرای احکام کیفری دادرسی ارسال می‌نماید تا مرجع اخیر مبادرت به صدور قرار موقوفی اجرا (و نه موقوفی تعقیب) نماید. ایراد این نظر، نیز بقاء آثار مجازات، به‌رغم سقوط مجازات‌های شخصی است.

۲-۴. پذیرش مشروط حق تجدیدنظرخواهی وراثت

دو نظریه‌ی پذیرش یا عدم پذیرش حق تجدیدنظرخواهی وراثت، از حیث استدلال، با هم برابری می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که انتخاب یک نظر به دیگری آسان نیست. این نظر که اعمال حق تجدیدنظرخواهی، منوط به تقاضای همه‌ی وراثت است، این که جانشین متهم متوفا، کل ورثه هستند، نه یکی از آن‌ها از پایه‌ی استدلالی قوی برخوردار نیست. این استدلال در امور حقوقی نیز محملی ندارد. در امور کیفری و در فرض بحث، نیز امری بینابینی وجود ندارد؛ حق وراثت در این امور، یا قابل پذیرش است و یا محکوم به رد می‌باشد. اگر حق قابل پذیرش و انتقال است، اعمال حق، حتی به تقاضای یکی از صاحبان آن امکان‌پذیر خواهد بود.

یافته‌های پژوهش

در محاکم تجدیدنظر در خصوص حق در تجدیدنظرخواهی وراث در امور کیفری رویه‌های مختلف موجود است. گاه پرونده به محاکم تجدیدنظر ارسال می‌شود که حداقل آن، صدور قرار موقوفی تعقیب است و برخی دادگاه‌ها نیز با اعتقاد به قطعیت قهری حکم محکومیت پرونده را برای صدور قرار موقوفی اجرا به اجرای احکام کیفری ارسال می‌دارند. آثار هر یک از این دو تصمیم متفاوت است. از این رو صدور رای وحدت رویه قضایی یا اصلاح قانون به معنی تنجیز حق تجدیدنظرخواهی وراث ضروری است.

اگرچه پذیرش حق تجدیدنظرخواهی وراث از حیث اعمال مجازات‌های شخصی بی تاثیر است، لیکن به تجویز بند «الف» ماده‌ی ۲۳۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، وراث نماینده و قائم‌مقام قانونی و قهری متوفا هستند و انتقال پرونده به دادگاه تجدیدنظر و صدور قرار موقوفی تعقیب از سوی آن دادگاه، با قانون و منطق حقوق سازگارتر است. نظریه‌ی حاضر این نتیجه را در پی دارد که چنانچه وراث در فرجه‌ی قانونی به قائم‌مقامی از متوفا تقاضای تجدیدنظرخواهی نمایند، موضوع مشمول فوت متهم در مرحله‌ی تجدیدنظر خواهد بود. این امر ناظر به موردی است که در مرحله‌ی تجدیدنظرخواهی، رسیدگی به صورت مجدد و ماهوی به عمل آمده و نتیجه‌ی آن ورود اتهام و اتخاذ تصمیم صحیح از سوی دادگاه بدوی باشد. چنانچه محکمه‌ی تجدیدنظر پس از رسیدگی ماهوی، تصمیم متخذه از سوی محکمه‌ی بدوی را صحیح نداند، یا به جهات دیگر از جمله فقدان ادله‌ی اثباتی یا عدم کفایت آن و یا جرم نبودن عمل، نظر بر برائت متهم داشته باشد، با توجه به رجحان اصل ۳۷ قانون اساسی و بند «الف» ماده‌ی ۱۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری بر سایر تصمیمات قضایی، حکم به برائت متهم صادر نماید و در صورت عدم تجدیدنظرخواهی از ناحیه‌ی وراث، با انقضاء فرجه‌ی قانونی، محملی برای ارسال پرونده به محکمه‌ی تجدیدنظر وجود ندارد و بر اساس اصل قطعیت آراء، پرونده به اجرای احکام کیفری ارسال می‌شود تا نسبت به صدور قرار موقوفی اجرا اقدام شود. در چنین وضعیتی، آثار محکومیت از بین رفته و پرونده با دستور قضایی در محکمه‌ی بدوی بایگانی می‌شود؛ گویی بزه‌ی به وقوع نپیوسته است. بدین ترتیب قرار موقوفی اجرا به معنای واقعی، فقط در موارد مصرح و در مرحله‌ی اجرای حکم صادر خواهد شد.

فهرست منابع

- ۱- آخوندی، محمود، *آیین دادرسی کیفری*، جلد نخست، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ پانزدهم، ۱۳۹۰.
- ۲- آخوندی، محمود، *آیین دادرسی کیفری*، جلد سوم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ نهم، ۱۳۸۹.
- ۳- آشوری، محمد، *آیین دادرسی کیفری*، جلد نخست، تهران، سمت، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۸.
- ۴- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *ترمینولوژی حقوقی*، تهران، گنج دانش، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۱.
- ۵- خالقی، علی، *آیین دادرسی کیفری*، موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، چاپ چهارم، ۱۳۸۹.
- ۶- لواسور، ژرژ، گاستون، استفانی و بولوک، برنارد، *آیین دادرسی کیفری*، برگردان: دکتر حسن دادبان، جلد دوم، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ نخست، ۱۳۷۷.